١٦٨

وقف مرحوم میرزا رضا خان نائینی
۱۵ مرداد ۱۳۱۱

۹۴۳
۱۴ ص

قاعده

۹۱۴۹ ع ادعیه

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب واردات قلبیه ـ فارسی ـ پس از این دو رساله و فوایدیست

مصنف / مؤلف میر سید علی همدانی ـ و از نورالدین جعفر

خطی / چاپی نستعلیق ۵ سطری اوراق مجدول بلاجورد و تحریر و طلا

سال طبع یا تحریر ـ عدد اوراق ۳۱

جزء کتب ~~حکمت عرفان~~ اخلاق خطی شماره ۲۸۸

شماره عمومی ۹۵۹ شماره قبض ۱۹۴۳۳

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ـ ۱۳۱۱

طول ۲۴ عرض ۱۴ سانتیمتر قطع ۸

رساله ده قاعده
۶۰۰۳ خ
۱۴۹ خصوصی
ص ۱۷
اخلاق

ذکریه
ع ۶۰۰۴
خ ۱۵۵
ص ۲۷

وارادات مرشد حقانی امیر سید علی همدانی قدس سره السامی

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی

ای مرهم جراحت هر دل ریشی	وای مونس راحت هر درویشی
ای کرمت دستگیر هر بیچاره	وای رحمتت مرد بای هر آواره

ای خواطف غیرتت بصایر قدسیان را از ملاحظه اسرار جمال تو بر
دوخته وای عواطف رافتت هزاران شمع صفا در گوشهٔ دل هر
شکسته برافروخته آثار نفحات لطف سرمایهٔ هر فتوحی وای هبوب
نسمات نفحات رحمت جان هر مجروحی وای زلال دریای فضائل حیوة
بخش جگر تشنگان بادیهٔ اشتیاق وای سوابق الطاف عنایت دستگیر
هر بی قدری وای لطایف عفو بی نهایت عذر بذیر هر بی عذری کریما
بادشاها بآب دیدهٔ مهجوران بادیهٔ محنت و حرمان و بسوز سینهٔ
رنجوران بادیهٔ محنت و هجران که اقوال و افعال ما را از ناشایست و نا
بایست مصون و محفوظ دار و برد ادبار بند از راه این ضعیفان
بمقدار بردار آینهٔ دل ما را بصیقل عنایت از دنس غبار اغیار
باک و گریبان لباس غفلت را بصولت انوار هدایت چاک گردان

یا مرغ روح را که طایر هوای فضای ساحات قدس و کرامت نمای قفس
ضعیف را که مجاور آستانه عبودیت است بر گوشه بساط انس
تشریف حضور ارزانی الهی مسجونان سجن طبیعت را از عذاب
الام نیران حرمان نجاتی بخش و محبوسان قیود شهوات را از محنت
بند غفلت و هوا خلاصی ده الهی نواخته لطف تو هرگز نمیرد و انداخته
قهر ترا کس نتواند که برگیرد الهی سوختگان آتش محنت هجرانیم بنسیم خود را
بنواز و سرگشتگان بادیه درد هجرانیم کار ما بساز امراض عنانیم شربتی
ده و مجروحان ضروب بلانیم بر ریش ما مرهمی نه الهی افتادگان
چاه طبیعتیم بعنایت بی علت دست ما گیر و استادگان آستانه
ذلت بندگیم قطعیتیم عذر ما بپذیر روح مقدس سید انبیا را بصلوات
زاکیات معطر و منور گردان آثار فیض اهل بیت او را که ملوک عرصه
تحقیق اند بر مفارق احوال سالکان راه دین و طالبان مقصد
یقین باقی دار برکات انفاس ائمه کرام را بر روزگار اهل اسلام درسان
ای عزیز بدانکه روندگان راه دو قسم اند رکبان مرکب هوا
و سالکان منهج رضا شعار ارباب رضا سنت است و حکمت و دثار

اہل ہوی غفلتست و بدعت غفلت و ہوا غافل را بہاویه رساند حکمت
و رضا عاقل را در مسند قرب نشاند بدایت سعادت ترک عادتست زاد
راه کعبه مقصود ارادتست اصل سلوک دو چیزست صدق اقوال
و حسن افعال صدق اقوال نتیجهٔ قطع علایقست و حسن افعال منتج
تزکیهٔ خلایق رفعت جناب عز سرادقات کبریا از تصور خسیس همتان
منزه این بهیمی درست قطع وصول و عروج بذروهٔ اوج فلک جلال با
لوث خباثت اخلاق و اوصاف بشری غیر درست علم و عمل اساس
اسم و رسمست و این هر دو غذای جسم و نفسست بیماران بازار
حقیقت معامله جز با دل نکنند و عیاران عالم طریقت جز در کوی دوست
منزل نکنند رنگ و بوی ظاهر رنگ روی باطنست حقیقت
این دلی داند که نور الهی درو متوطنست تا کی تردد میان غفلت و سهو
قوله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو تا سر از ملاهی نتابی سر الهی در نیابی
دنیا دام اغیارست و عقبی منزل ابرار آنکه قدم در هر دو زد محجوب جبار
بندگی خلاص دلست و آزادی خلاص نفس بنده آنست که طاعت
معبود بدل کند و آزاد آنکه خلاص نفس از بند هوا حاصل کند هر که دعوی

محبت کردبی شهود ناتمامیست شاهد این قضیه تحمل محن وذکر بدوامست
میراث اهل دنیا اموال وعقاراست ومیراث اهل عقبی گفتار وکردارست
نصیب عالم ازمیراث انبیا گفتار آمد وحق عارف کردار نتیجه گفتار
عز دینی وحاصل کردار قرب مولی میسر دربند روایتست ومحقق مراقب
درآیت عمل فقیه بموجب فتوی بود وحال فقیر بحکم تقوی بود اصل آن نقل
وحکایت ومنبع این الهام وعنایت نقل وحکایت مورث سوال و
حساب والهام وعنایت سبب رفع حجاب سیر مسافران در اماکن جهاتست
وسفر عارفان در چشم وجان غافل بحن از تعب راه ورنج اسفار
گوید عارف در سر معانی گنج اسرار جوید هرکه در دریای عرفان سیاحت
نکرد مطالعه جواهر غیب وشهادت نکرد جبوة صوری مدت سموم
رجالیست واقطار این بشریت وصال آن را که فرسوده غم آب وناتست
کجا طاقت مجلس انس عاشقانست غافل توانگری بمال داد ندو
عاقل باعمال آنجا که نظر محقق است وجود مال وبالست ورویت
اعمال سلاسل واغلال وغنای حقیقی ترک آمال مسکین حریص اگر همه دنیا
دارد درویش است خوشاوقت صعلوک فقیر خورسند که در صف

سابقان راه سعادت از همه در پیش است مقصود تحصیل از جمع مال حصول
عز و راحتست در ترک دنیا راحت در فراغتست دنیا زندان مردانست
و تعلق بدو راه جوان مردان هر که ازین بند و حبس آزادی خلاصیست
صدق آنست که آنچه داری و اخلاص آنکه از غیر حق مبرا آیی مبتدی
راغب کرامتست و منتهی طالب استقامت ظهور کرامات مجبر استدراج
اهل حرمانست ثبوت استقامت معراج ارباب ایقان صبر بر بلا
نشان محبتست و تحمل جفا بیان مودت محبت در وفا مودت از دوست
نیاز از صفای محبت عیش کم شده باز آرد سماع حصول فهم خطابست
و وجد وصول از دحام جواب جوشش واجد از مشعلهٔ نار اشارتست
بهت سامع بحکم قصور عبارتست ذکر جناح طالبانست و فکر میدان
کاملان همای همت سالک جز ز قلهٔ قاف قرب ننشیند عین عیان
کامل از قرب و بعد نه بیند محاسبه استحضار اسباب طهارتست
مراقبه استفتاح ابواب بشارت طهارت مثمر نجات بشارتست
موجب درجات تمکین انقصام قبول تأثیراتست و تلوین انصباغ
مجالی تقدیر متلون گاه محمود بود و گاه مذموم متمکن میان دو دریای

ارنی

برزخی موهوم شاکر آنست که نعمت را آیینهٔ منعم پسازد کافر آنکه از
لذت نعیم بمنعم نبرد از دست تسلیم دل از خود برداشتن است تفویض
امر علت با حکیم گذاشتن هر که بار هستی بینداخت بمنزل بقا رسید
و آنکه کار با او گذاشت شربت لقا چشید حضور ثمرهٔ غیبت است
و غیبت نتیجهٔ حضور شاهد جمال بلذت وصل نزدیکست و از حقیقت
دور صحو ظهور وفا عقد است و محو در لقا نقد نهایت وفا عقد است
و بدایت را لقا نقد وصلت تجرید حیثیت دام و دانه که داشتن
تفرید خرچنگ بهانه از راه برداشتن رمیدهٔ دام و دانه از غم
آزاد است برندهٔ بند بهانه در عیان بلا شاد است شوق
سیر الی مرکب بیقرارست و ذوق محک اختیار نشاط و شوق سیر
الی الله بیان ذوق الی انا الله ملاحظهٔ بدایت منتج صلاحیت
و مطالعهٔ نهایت مثمر اخلاص خالص را حال شکر مخلص را مقال عذر
زهد مسند راحت ست و قناعت خزانهٔ غنا طلب راحت غدا بست
و جستن غنا غنا حسن رعایت مشکوة سراج عنایتست مقید این شد
مطلق عرصهٔ ولایت چیار ادهٔ شهود تقصیر پروردهٔ وجود توفیقست

مشاهده آن مقدح بار ندامت و ملاحظه این مورث شجره کرامت
حرمت مرکب سایرست و همت جناح طایر مرکب سایر درویرانه
دنیا نباید همای همت طایر بدام و دانه عقبی فرو نیاید مال و جاه
و معصیت و تقلید چهار سد است میان مراد و مرید هر که از آنها درس
این هر چهار ظاهرست آثار نور قرب بر جبین او ظاهر است نفس
درویش قطب آسیای جفاست و لباسش خوف و رجا و هم کیش
عزم و وفا و زینتش علم و حیا و صلاحش صبر و صفا و کمالش
تسلیم و رضا موصل روح و ریحان جفا و بلا قواعد سریر ایمان ملازمت
ابواب خدمت زینت عابد است محافظت آداب حضرت شیوه
عارف است جای عابد درجات جنت مقام عارف منازل قربت
آنجا خلعت قبول و رضا پوشند اینجا شراب انس در بزم لقا نوشند
هر دل که قوت او غیر یاد دوست بود رنجورست طالب نام و کام
از دولت قرب مهجور است شعار حال رنجوران راویه احزان
سوز و آیین دثار وقت مهجوران بادیه هجران دل حزین
رنجوران درد فراق را از نسیم صبح وصال شفا مهجوران کلبه

اشتیاق

اشتیاق را از شمیم طیف اتصال روح و صفا خازنان قضا چون [illegible]
عطا باز کردند لایق هر وادی نواله از آن بساز کردند خرقانی از آن
خوان دردی دید که بقا، آن با بقای خداست حمد ای کنجی یافت
که از افهام و عقول مبراست ظهور سطوت جلال جمال صاحب کمال حال
شیخ خرقانی شد بروز لطایف جمال جلال جابر کسر درویش
همدانی گشت عجب حالی کنج سعادت ابدی برین درگاه ریخته
و کوردلان عمار غفلت ازین دولت گریخته و با قیود مالوفات
در دام هوا آویخته هر که راغب خلعت سعادتست علاج درد او
ترک عادتست هر که طالب این درگاه است زاد و تحفهٔ او دل آگاه است
آیا پس این افراد پیدا است و آلت آن نفس در کار و نهایت آن
درک اسرار اول حلیه تا بیانست دویم عابدان را شیوه سابقان
دل بیدار تایب را بحلل قبول و غفران مزین گردانند نفس در کار عابد
را بدیع نعم و رضوان رسانند درک اسرار سابق را با روح و ریحان
در مقعد صدق نشاید ملاحظات سالک از راه بصر سمع بود و ملاطفات
عارف از راه سمع بصر بصر سمع از الواح اطوار حروف صور معانی صور تر قد

نماید قدر سیر سالک را بمنزل عرفان رساند سر قدر عارف را در بحر
هیمان غرق گرداند یکی در مخزن رتق تفاصیل اسرار بر صفحات
الواح مظاهر میخواند یکی بملاحظهٔ از ثمار اشجار ریاض فتق بازد
دجام آثار تجلیات از خمّ حقیقت فرو میماند مجبان را جفا سبب فنا
گشت عارفان را ظهور غافلان را ظلمت حجاب آمد عاقلان را
نور دل عاشق از خوف بود و عز عارف از فهم خطاب آنچه عاشق
را مانع وصال است عارف را آیینه جمال است محب را ملاحظه
خلق عذاب است و مشاهده حق حجاب مشاهد بهیمان آنجا مدد عذاب
ملاحظه بحرمان و آنکه از قید هر دو خلاص یافت مبارزان میدان حجاب
روی دوست عبارتست از هرچه غیر اوست چون غیر او عدمست
حاصل مثبت حجاب عدم است بیگانه در عین اشراق جز در پس پردهٔ
پندار ننشیند بیگانه در مرایای بد و رخ نور آفتاب نه بیند دولت
حضور مجلس انس آنکس راست که در قصد رفیق اعلی قدم اولش [illegible]
علامت و الی آنست که از احوالی مبرا بود و آیینهٔ دلش بنور ازلی
مصفا بود آنهاکه اهل سجاده و خرقه اند نه از زنت نفس و جسم ایشان ا

خبری ونه دردایره خلق از اسم و رسم ایشان اثری ظهور صبح این
سعادت پیدا کنند حقیقت جوانمردیست عنایت واصطناع
نفسی نه پیری و خوردیست اگر مهتری بسال و ماه افزون بود
موسی در نبوت تابع هارون بودی رویت خلق مرض دلست
و دید حق شفا صحت صورت نه بند الا بعد حل عقده جفا سخن
حمل چشم و گوش است و [illegible] شخص
حصول آن بسبب گرارش [illegible] و خطه راین بوا [illegible]
نفس و روح [illegible]
منتج در [illegible] صدق [illegible]
جمال صدق دل مرد را [illegible] تباه
نکند سخن او دین را تباه کند تخویف و اخط بقوت اقوال بود و تحذیر
عارف بصحت اعمال تا تیر یک عمل مرضی به از هزار قول بی کردار چون
که بمباشرت غدر است توان کردنه بگفتار منادمت غافل
ندامت است و محی لغت جاهل سلامت و متابعت کامل استقامت
حاصل ندامت حسرت و نتیجه سلامت عزت و ثمره استقامت

قریب کار نیک جز به نیت طالب این سعادت را در دنیا نیست
هر که چاره درد ساخت موافق ایشان آنگه از خود بدین نبرداشت
منافق موافق تخم اندازد و از فساد بترسد منافق بی ذریعه
و سعی از حصار برسد موافق از نیک و بد خلق آسوده است
و از خطر راه ترسان منافق از مکر الله ایمن است و از کید
خلق [illegible] اهل سالک است هر که از این
[illegible] یافت از کمالیت [illegible] ترک لذات و سایل
[illegible] مجروح رفتن و خون
دل [illegible] اهل بیفتن نیکی کردن مهر
خلافت [illegible] دست خشک آنرا که چشم از خود
بر دوخت و هر چه دانست و دید به آتش فنا بسوخت سینه هر کس
گنجینه سر اوست از دعای هر شخصی آن ترشح کند که در دست
روی گشاده و زبان بسته دشمن را کند دوست تخم نیکی در زمین
بد انداختن نشان خامیست از بد که چشم نیکی داشتن از نا
تمامیست صحبت عارف قوتست و مصاحبت احمق ممقوت

انرا

آنرا نعیم حیوة ابدی حاصلست که مرغ عیش او بدوام قوت واصلست
دیوان احسان که جمیع محامد را شامل است چون از مرقد ولایت
فضل بسر حد زبان رسید باطیت مکثار القول از تحلیه به پیرایه
اسرار رحمت عاطل است کوشش با کشش بیخانه است و طلب
کشش بی کوشش از خود بیگانه هر که خاطر خود را بایاس
کوشش بیاراست نسیم صبح عنایت از مشرق [illegible] او بر جست
بنور آفتاب یقین مشاهده کرد که آن خدا و محض عطا [illegible]
بحقیقت بدانست که [illegible] حجابست
پست بنیاد نفس کامل [illegible]
غافل بنده را بدرهم خرد [illegible] از [illegible]
بقدم همت بود و طیر کامله بجناح عرفان بر روی چشم نرگس آئینه
پیراویست صاحب دیده در آیینه همان بیند که در دوست
هر که از اهل فطنت و کیاست است این اشارت وی را مفتاح
فراستست علوم دلیل عنایت والنفایس قابد اجل غافل ازین
اسیر شهوتست و عاطل از آن محبوس کیسل ذرهم یاکلوا و یتمتعوا

و ملهم این تابع انعام و افضال حضرت جبار درختیست از حضرت
ایستاده اوج بر بر هر که زاین امر بهرست در روز و [illegible] آن
حضرت بر خدریت حقیقت و تمیز در حدوف ننهد و میزان [illegible]
ثمره آن را نتواند که بر سنجد خسارت حال اهل هواست و تجارت مقتضیه
امال اهل تقوی زهد اهل سعادت است و هوا مرکب اهل ضلالت
فهم خزانه [illegible] زینت فواتست و دنیا
با [illegible] کمال صاحب عز و غنی [illegible] برک و بدران اندود
[illegible] از زلال [illegible] و قید شهوت نرهی
را [illegible] سبب قناعت سرور او منغص
عیش [illegible] و کرا خوار کرداند حشمت
صبر و تقوی بنده را بر مسند نشاند زینت [illegible] صفا هم است
در حالت جفا طوق طوع اهل وفا صبر است نزد سطوت ادبی
مطلوب پس پرده غیب است و محجوب بسته قید ریب وجود
شاهد عین غیب الغیب نور هدایت طالب را بمطلوب رساند
برق عنایت محجوب را از قید رهاند چون اسم برخواست جز

پیمی نماند کل شی هالک الا وجهه محقق این را داند جوع وصمت وعزلت
وبیخوابی ارکان حصاری است که گنج ولایت جز در دنیا بی هر دل که
مدمن امراض احتراز است معجون تریاق او مرکب ازین چهار ست
نتیجه اول فنا شهوات است ثمرهٔ دویم صفای ارادت
حاصل سیم سلامت از آفات حصول چهارم مطالعهٔ آیات علم و
سخاوت و تقوی پیرایه اهل سعادت است خوشا وقت آنکه او را
این سه عادتست زاد درویشی یقین است و ثروت زیور اهل
ضلالت مومن را دنیا برای زینت و دین منافق سرمایه نعمت
آب روانست دولت و سایه گردان طامع ثبات آن از حمقیت
مغرور قانع کفاف از آن پیوسته مسرور و محنت برکناره از
دولت ناپایدار زیرا که گذشتن آن معقب راحتست و برگشتن
این مورث حیرت جزع غافل در حال ظهور بلا بود و فزع عاقل
در اوقات رجا مسرور لذت عیش از پی تغلب احوال غافل است
و راغب نعیم فانی از درک حقیقت عاطل دنیا معشوق راغبانست
و عاشق نازک است هر که او را قبله ساخت جان و ایمان در باخت

وهر که نظر از و بر داشت علم عز بر افراشت حرص در دنیا منتج درکات
و در آخرت مثمر درجات این موجب قربت جوار رحمانیت و آن مورث
کوب شقاوت و حرمان عز عقبی تا نجویی نیابی و عز نه بینی تا
روی از و بر نتابی دنیا منزل غرورست و قنطرهٔ عبورست محبوب
فاسقانست و معشوق کافرانست مزرعهٔ طالبان و مزبلهٔ عارفانست
وفای نعمتش چون باد بر گذرست و بقای راحتش چون خواب ناپایدار
و عذاب و حسرت عاقبتش بیشمار خانه که غایت عمارتش ویرانیست
و جمعی که حاصل حضورش پریشانیست سقف این خانه از چوب بلاست
و زینتش رنج و عنا و آسایشش رهگذر سیل فنا سکان او هدف
سهام حوادث و آفاتست تجدد نعمتش نمک ریش جراحات
کدام عزیز در صحبت او رسید که خوار نگشت کدام پاک مرافقت او گزید
که مردار نگشت کدام تیره روزگار با این مکار خوی گرفت که خونش
نریخت کدام خیره کردار هوای او در سر گرفت که فنا بر فرقش نه بیخت
از خام کام او شربتی که نوشید که هلاک نشد خلعت الفت او که پوشید
که با صد هزار نفیر با خاک نشد که بقوا این زخارف این بیوفا شاد شد

کرپسوزان نکشت که بر سر آب دولت نمای او کذر ساخت که عبرت
جهان نکشت کجا اند آن هوا پرستان غافل که عنان نفس اماره را
در میدان مخالفات کذاشتند تقدیم فرمان شیطان بر امر
حق روا داشتند کجا اند ان فاسقان جاهل که بشراب عشوه دنیا مست
غرور کشتند و از دنائت همت بلذات مکدر این ویرانه مردار مسرور
کشتند نقد سرمایه عمر عزیز بر سر این خاکدان تیره در باختند
و از غفلت و آمال کاذبه باکتساب سعادت ابدی نپرداختند
ای داننده رازهای نهانی و ای پیدا کننده کنجهای حقایق و معانی
ای علیمی که مکنونات سر بر ضمایر وجود همه دانی و ای کریمی که بفیض
رشحه از دریای جود جبر کسر همه انی الهی چنانکه بکلید عنایت در
خزانه رحمت کشادی و بمقتضای جود تاج وجود بر سر ما نهادی بکمال
فضیلت که قفل محبت دنیای غدار بعنایت بی علت از دلهای
این سرکشتکان غفلت بر دار و بنفس آخر و رحمت از حال ما دریغ مدار
آثار رقم حرمان ردت بر بضاعت ایمان ما مکمار آلهی در شب وحشت
کور رشحه عفو از فیض سحاب کرمت مونس و پناه ما کردان و در

روز نشور روی امید ما را بشومی قبایح افعال ما سیاه مگردان یا اکرم
المسولین و یا رجاء المومنین برحمتک یا ارحم الراحمین تمت تمام شد

رساله ده قاعده امیر سید علی همدانی قدس الله سره السامی

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای نامتناهی پروردگاری را که استحکام قواعد اسلام را منجای
طالبان سعادت ملکوتی گردانید و اعتماد تزکیه نفوس را معراج
سالکان درجات جبروتی گردانید و اعتصام بجذبات عنایت
ربانی را جناح طایران فضای ساحات لاهوتی گردانید و صلوات
بسیار و درود بی شمار بر خلاصه و زبده عالم و مهتر و بهتر اولاد
آدم سید اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و بر اهل بیت
او که مهتران دین و پیشوایان اهل یقین اند اما بعد بدان ای عزیز
که راههای طالبان حق بجناب بارگاه احدیت بیشتر از آن است
که آن را حصر توان کرد که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق اما کلی بها